شرق روزنامه
instagram:sharghdaily1 twitter:sharghdaily youtube:sharghdaily Telegram:SharghDaily aparat:tasvirshargh www.sharghdaily.com

عصرچریک‌ها: گفت‌وگوی احمد غلامی با نقی حمیدیان

مردان قانونی که شورشی شدند

نقی حمیدیان عضو گروه مسعود احمدزاده و امیرپرویز پویان بوده است. گروهی که باوری راسخ به مبارزه مسلحانه داشت. باوری که از محاکمه‌های دادگاه‌های شاه در آن شکل گرفته بود؛ چراکه راه قانون و دفاع قانونی از خود بسته بود و هر نوع انتقادی با سخت‌ترین برخوردها روبه‌رو می‌شد. نقی حمیدیان بعد از سال‌ها مبارزه باور دارد هر نوع قضاوتی درباره مبارزات چریکی باید با توجه به زمینه و زمانه آن صورت بگیرد. انسان‌هایی که در آن دوران دست به مبارزه زدند و جان خودشان را در راه آزادی یا ایران از دست دادند، جزء شاگردان نخبه دانشگاه‌ها بودند و اگر وارد مبارزه نمی‌شدند، چه بسا به چهره‌های علمی و فرهنگی دوران خود بدل می‌شدند. تعهد به مردم و رؤیای آزادی، آنان را واداشت با بی‌اعتنایی به همه چیز جز مبارزه، جان‌شان را در همان جوانی بر سر باورهای خود بگذارند. نقی حمیدیان یکی از بازماندگان آن نسل است که با او گفت‌وگو کرده‌ایم.

شما از چریک‌های برسابقه سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران هستید. در این گفت‌وگو می‌خواهیم به فعالیت‌های سیاسی شما در سال‌های پیش از انقلاب بپردازیم. از چه زمانی فعالیت‌های سیاسی را شروع کردید و چه نقش و موقعیتی در سازمان داشتید؟

فعالیت من از سال ۱۳۴۶ که عضو گروه احمدزاده-مفتاحی-پویان شدم، به طور گروهی و سیاسی آغاز شد و در سال‌های بعد ادامه پیدا کرد. در زندگی‌ام، قبل از همه، شوهر خواهر بزرگم اثر زیادی روی من داشت. او عضو سازمان جوانان حزب توده بود و فعالیت‌های مخفی داشت و با اسم مستعار زندگی می‌کرد. وقتی با خواهرم ازدواج کرد، بر زندگی ما خیلی اثر شگرفی گذاشت به دلیل اینکه بسیار پرشور، خوش‌گرم، اجتماعی و حاضرجواب بود. همیشه به ما می‌گفت نسبت به شرایط کشور و اطرافمان بی‌تفاوت نباشید. به جز تأثیرات مفصلی که او روی من داشت در آن سال دبیرستان و خانواده، رحیم کریمیان و احمد فرهودی هم‌کلاسی بودیم و این هم‌کلاسی‌بودن زمینه‌ای را فراهم کرد که ما به هم نزدیک باشیم و به صورت یاران سیاسی دربیاییم. البته در ابتدا این احمد فرهودی بود که روی ما اثر گذاشت. او از طرفداران دکتر مصدق بود و به انقلاب کوبا و فیدل کاسترو عشق می‌ورزید و نیز مردمی و اجتماعی، با دوستان و یاران زیاد بود. رحیم کریمیان هم‌کلاسی دیگر ما بود و ما سه نفر با هم صمیمی‌تر نزدیکی شدیم. عباس مفتاحی هم با ما کار می‌کرد و اثرات خوبی بر ما گذاشت. او باسواد، باهوش و از شاگردان اول کلاس بود. به دانشکده فنی دانشگاه تهران رفت و از همان زمان فعالیت سیاسی‌اش را آغاز کرد. ولی از ما پنهان می‌کرد تا ما از کارهایش خبر نداشته باشیم. در سال‌های دهه ۴۰، اوضاع و احوال کشور بسیاری از گذشته رو به استبداد سیاسی محمدرضاشاهی رفت. به‌طوری‌که در آن شرایط سیاسی، ابراز نظر و یا انتقاد کوچک هم اجازه بروز در کشور نداشت. ما جوانانی پرشور با احساس بودیم. به‌خصوص که من یک سال سیاهی داشتم دوره چهارم در روستاهای ملاّئی کنید کاوومت در قوصاراد میوودست بودم و این خیلی روی من اثر گذاشته بود. فقر مردم را از نزدیک دیدم. این را از یک جوان شهری بودیم که دبه و اطراف خودمان می‌بلکدیم و اطلاعات زیادی از جامعه نداشتیم. اما با سکل زندگی در روستاها چیزهوکش ما با به زندگی مردم‌شان در روستاها بازکرد. از همان زمان کوشیدم در دخت کمک‌های اجتماعی و مردمی باشم و این امتوار اما داشتم و تا پایان عمر هم در همین مسیر خواهم بود. از سرایی که برگشتم، بیش از گذشته به افکار سیاسی گفت‌وگو، بحث و جدل و مطالعه پرداختم. من در شهر ساری مازندران بزرگ شدم و از سال‌ها به‌خصوص در آن شهر اصلا فضای باز سیاسی وجود نداشت. ساری نسبت به جاهایی مثل تهران و شهرهای بزرگ‌تر با دانشگاه‌ها، خیلی آرام و خاموش بود. ما فقط می‌توانستیم پویان چگونه شلیک کرد. با اینکه هر دو گروه معتقد به مبارزه مسلحانه بودند. اما بعدها گروه پویان جزئی به سمت تشکیل حزب رفت و گروه مسعود احمدزاده و یونان به ایجاد رسید که تشکیل حزب. کار حزبی و فعالیت سیاسی بیشتر می‌تواند به جریان‌های سیاسی کمک کند. اما گروه احمدزاده و پویان همان راه مشی مسلحانه را ادامه دادند. برای من جالب است که شما در بخشی فعالیت می‌کردید که بنیان‌گذاران مشی مبارزه مسلحانه یعنی احمدزاده و پویان در آن دوره اوایل دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ از منظر مجموعه‌های مهم هستند. بیژن جزنی و شطرنجبازی از جنبه‌هایی دیگر مهم‌های مهمی هستند. اگر بخواهم یک تقسیم‌بندی ساده ارائه کنم، می‌شود این دو گروه را به گروه نظامی و گروه سیاسی تقسیم کرد. البته نمی‌خواهم سیاسی‌بودن پویان و احمدزاده را منکر شوم. ولی گویا اولویتش بیشتر مبارزه مسلحانه بوده است. با این حساب موافق‌اید؟

توضیحی می‌دهم شاید بحث بیشتر روشن شود. این گروه چریکی که در سال ۱۳۴۶ تشکیل شد، پیش از آنکه اقدام به تهیه اسلحه کنند فکر تجهیز مسلحانه داشتند. آنها از انقلاب الجزایر الهام گرفته بودند که در روستاها هنوز می‌شود فعالیت کرد و کانون چریکی در روستا تشکیل داد. اما در مراحل بسیار اولیه خودم بودم.

در سال ۱۳۴۶ دستگیر شدند و در سال ۱۳۴۷ محاکمه شدند. آن لحظه که آنها قرار بود همر در حالت انتقال از یک مرحله فعالیت قانونی به فعالیت نیمه‌قانونی غیرقانونی بشوند، به‌طوری‌که وقتی در دادگاه سال ۱۳۴۷ محاکمه می‌شوند. صحبت از قانون و تمامیت ارضی می‌کنند و می‌گویند با اساس سلطنت کاری ندارند و حرف از استقرار مشروطه و تفکیک قوا و دخالت‌نکردن در امور سیاسی می‌زنند و البته اینها را به طور غیرمستقیم درباره شاه مطرح می‌کنند. دروافع همچنان به زبان قانون حرف می‌زنند، اما هرچه اینها می‌گویند، متأسفانه مؤثر واقع نمی‌شود و به زندان‌های طولانی محکوم می‌شوند. در ابتدا به اعدام محکوم می‌شوند. ولی به دلیل فشارهایی که از سوی کنفدراسیون بین‌المللی وارد شد، احکام آنها به ۱۵ سال حبس و حبس‌های چندساله دیگر تبدیل شد. حرف‌های آنها در دفاع از خودشان در دادگاه جالب است. مثلا در بازجویی‌ها از بیژن جزنی می‌پرسند که از نظر روحی و مادی چه گرفتاری دارید؟ می‌گوید که از لحاظ روحی از پایمال‌شدن قانون و حقوق تضریح‌شده افراد در قانون اساسی مشروطیت، فقر اکثریت مردم و تراکم زیاد ثروت در دست عده‌ای معدود و تظاهر حکومت به دموکراسی درحالی‌که دموکراسی وجود خارجی ندارد، رنج می‌برم.

مقابله‌کیاانه می‌کرد و باید کفته بود که داشت. حرف آنها در آن زمان همچنان مبنا به حقوق و قانون در دفاع از حقوق مردم دارد، اما متأسفانه به اینسان خیلی دیگری می‌دهند و محکومشان می‌کنند. حالا اتهام آنها چه بود؟ کتاب‌های «بن آرام»، «نامه‌های سرگردان» کاوو، «موش‌ها و آدم‌ها» از جان اشتاینبک، «پیتام در آتش»، «پاتریس لومومبا»، «بیکانه» آلبر کامو و «جنگ شکر در هرات» ایرانی پل بلارتر، پروینه اتهامی آنها بود. چگونه یک جوان در آن سال‌ها می‌توانست با این اتهام‌ها دوام بیاورد. درحالی‌که این کتاب‌ها در کشور چاپ شده بود اما داشتن آنها جرم و خطای سیاسی تلقی می‌شد و به خاطرشان محکومت می‌کردند. در سال بعد یعنی سال ۱۳۴۸ عده زیادی، شاید ۷۰ نفر از جوانان تحصیل‌کرده و دانشجویان، می‌خواهند به فلسطین بروند و در صفوف آنها علیه استعمار، سلطه و اشغال اسرائیل مبارزه کنند و چیزهایی باد بگیرند و شاید هم به کشور برگردند. در داخلی‌که برای اینها تشکیل شده، شکراللّه پاک‌نژاد دفاعیه مبسوطی می‌نویسد که در همان سال‌ها هم در ایران بسیار پخش شده بود. پاک‌نژاد در آنجا از قوای سه‌گانه بعدها تا بیشتر و سوءدنای بسیار زیادی در آن سال‌ها اعتماد داشتند و شاه را به عوض رساندند و خدایگان شاهنشاه آریامهرش کرد. از قتال در دوران دست به مبارزه زدند و جان خودشان را در راه آزادی یا ایران از دست دادند. جزء شاگردان نخبه دانشگاه‌ها بودند و اگر وارد مبارزه نمی‌شدند، چه بسا به چهره‌های علمی و فرهنگی دوران خود بدل می‌شدند. تعهد به مردم و رؤیای آزادی، آنان را واداشت با بی‌اعتنایی به همه چیز جز مبارزه، جان‌شان را در همان جوانی بر سر باورهای خود بگذارند. نقی حمیدیان یکی از بازماندگان آن نسل است که با او گفت‌وگو کرده‌ایم.

ولی متأسفانه با قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ فضای سیاسی نیمه‌باز بسته شد و بگیر و ببند شد و اعضای نهضت آزادی دستگیر و در سال ۱۳۴۴ محاکمه شدند. از آن زمان به بعد، نیروهای سیاسی چپ باور فعالیت‌های دیگری شدند. در جهان هم تحولات زیادی رخ داده بود. جهان آن سال‌ها جهان جنبش‌های اجتماعی گسترده بود. جنگ آزادی‌بخش الجزایر به پیروزی رسیده بود. جنگ ویتنام ادامه داشت. انقلاب کوبا پیروز شده بود. بیش‌تر هم انقلاب چین به پیروزی رسیده بود. قسمت شمال ویتنام آزاد شده بود و کره شمالی هم به پیروزی رسیده بود. اینها همه در افکار جوانان معترض، که از اوضاع اقتصادی و تبعیض‌های مختلفی که در کشور حاکم بود ناراضی بودند، اثر می‌گذاشت و به‌خصوص از نظر سیاسی گفتمان‌های تازه‌ای در ذهن‌ها رسوخ می‌کرد. گفتمانی معتقد بود دیگر نمی‌شود با یک قدرت مسلح و یک سازمان سیاسی سرکوبگر همچون ساواک، به زبان ساده، عادی و عقلانی به مبارزه بپردازیم. در داخل کشور، رحیم کریمیان و احمد فرهودی بینند شد و اعضای نهضت آزادی دستگیر و در سال ۱۳۴۴ محاکمه شدند. از آن زمان به بعد، نیروهای سیاسی چپ باور فعالیت‌های دیگری شدند. در جهان هم تحولات زیادی رخ داده بود. جهان آن سال‌ها جهان جنبش‌های اجتماعی گسترده بود. جنگ آزادی‌بخش الجزایر به پیروزی رسیده بود. جنگ ویتنام ادامه داشت. انقلاب کوبا پیروز شده بود. بیش‌تر هم انقلاب چین به پیروزی رسیده بود. قسمت شمال ویتنام آزاد شده بود و کره شمالی هم به پیروزی رسیده بود. اینها همه در افکار جوانان معترض، که از اوضاع اقتصادی و تبعیض‌های مختلفی که در کشور حاکم بود ناراضی بودند، اثر می‌گذاشت و به‌خصوص از نظر سیاسی گفتمان‌های تازه‌ای در ذهن‌ها رسوخ می‌کرد. گفتمانی معتقد بود دیگر نمی‌شود با یک قدرت مسلح و یک سازمان سیاسی سرکوبگر همچون ساواک، به زبان ساده، عادی و عقلانی به مبارزه بپردازیم. در داخل کشور، رحیم کریمیان و احمد فرهودی

شما از چریک‌های پرسابقه سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران هستید. در این گفت‌وگو می‌خواهیم به فعالیت‌های سیاسی شما در سال‌های پیش از انقلاب بپردازیم. از چه زمانی فعالیت‌های سیاسی را شروع کردید و چه نقش و موقعیتی در سازمان داشتید؟

فعالیت من از سال ۱۳۴۶ که عضو گروه احمدزاده-مفتاحی-پویان شدم، به طور گروهی و سیاسی آغاز شد و در سال‌های بعد ادامه پیدا کرد. در زندگی‌ام، قبل از همه، شوهر خواهر بزرگم اثر زیادی روی من داشت. او عضو سازمان جوانان حزب توده بود و فعالیت‌های مخفی داشت و با اسم مستعار زندگی می‌کرد. وقتی با خواهرم ازدواج کرد، بر زندگی ما خیلی اثر شگرفی گذاشت به دلیل اینکه بسیار پرشور، خوش‌گرم، اجتماعی و حاضرجواب بود. همیشه به ما می‌گفت نسبت به شرایط کشور و اطرافمان بی‌تفاوت نباشید. به جز تأثیرات مفصلی که او روی من داشت در آن سال دبیرستان و خانواده، رحیم کریمیان و احمد فرهودی هم‌کلاسی بودیم و این هم‌کلاسی‌بودن زمینه‌ای را فراهم کرد که ما به هم نزدیک باشیم و به صورت یاران سیاسی دربیاییم. البته در ابتدا این احمد فرهودی بود که روی ما اثر گذاشت. او از طرفداران دکتر مصدق بود و به انقلاب کوبا و فیدل کاسترو عشق می‌ورزید و نیز مردمی و اجتماعی، با دوستان و یاران زیاد بود. رحیم کریمیان هم‌کلاسی دیگر ما بود و ما سه نفر با هم صمیمی‌تر نزدیکی شدیم. عباس مفتاحی هم با ما کار می‌کرد و اثرات خوبی بر ما گذاشت. او باسواد، باهوش و از شاگردان اول کلاس بود. به دانشکده فنی دانشگاه تهران رفت و از همان زمان فعالیت سیاسی‌اش را آغاز کرد. ولی از ما پنهان می‌کرد تا ما از کارهایش خبر نداشته باشیم. در سال‌های دهه ۴۰، اوضاع و احوال کشور بسیاری از گذشته رو به استبداد سیاسی محمدرضاشاهی رفت. به‌طوری‌که در آن شرایط سیاسی، ابراز نظر و یا انتقاد کوچک هم اجازه بروز در کشور نداشت. ما جوانانی پرشور و باحساس بودیم. به‌خصوص که من یک سال سیاهی داشتم دوره چهارم در روستاهای ملاّئی کنید کاوومت در قوصاراد میوودست بودم و این خیلی روی من اثر گذاشته بود. فقر مردم را از نزدیک دیدم. این را از یک جوان شهری بودیم که دبه و اطراف خودمان می‌بلکدیم و اطلاعات زیادی از جامعه نداشتیم. اما با سکل زندگی در روستاها چیزهوکش ما با به زندگی مردم‌شان در روستاها بازکرد. از همان زمان کوشیدم در دخت کمک‌های اجتماعی و مردمی باشم و این امتوار اما داشتم و تا پایان عمر هم در همین مسیر خواهم بود. از سرایی که برگشتم، بیش از گذشته به افکار سیاسی گفت‌وگو، بحث و جدل و مطالعه پرداختم. من در شهر ساری مازندران بزرگ شدم و از سال‌ها به‌خصوص در آن شهر اصلا فضای باز سیاسی وجود نداشت. ساری نسبت به جاهایی مثل تهران و شهرهای بزرگ‌تر با دانشگاه‌ها، خیلی آرام و خاموش بود. ما فقط می‌توانستیم پویان چگونه شلیک کرد. با اینکه هر دو گروه معتقد به مبارزه مسلحانه بودند. اما بعدها گروه پویان جزئی به سمت تشکیل حزب رفت و گروه مسعود احمدزاده و یونان به ایجاد رسید که تشکیل حزب. کار حزبی و فعالیت سیاسی بیشتر می‌تواند به جریان‌های سیاسی کمک کند. اما گروه احمدزاده و پویان همان راه مشی مسلحانه را ادامه دادند. برای من جالب است که شما در بخشی فعالیت می‌کردید که بنیان‌گذاران مشی مبارزه مسلحانه یعنی احمدزاده و پویان در آن دوره اوایل دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ از منظر مجموعه‌های مهم هستند. بیژن جزنی و شطرنجبازی از جنبه‌هایی دیگر مهم‌های مهمی هستند. اگر بخواهم یک تقسیم‌بندی ساده ارائه کنم، می‌شود این دو گروه را به گروه نظامی و گروه سیاسی تقسیم کرد. البته نمی‌خواهم سیاسی‌بودن پویان و احمدزاده را منکر شوم. ولی گویا اولویتش بیشتر مبارزه مسلحانه بوده است. با این حساب موافق‌اید؟

توضیحی می‌دهم شاید بحث بیشتر روشن شود. این گروه چریکی که در سال ۱۳۴۶ تشکیل شد، پیش از آنکه اقدام به تهیه اسلحه کنند فکر تجهیز مسلحانه داشتند. آنها از انقلاب الجزایر الهام گرفته بودند که در روستاها هنوز می‌شود فعالیت کرد و کانون چریکی در روستا تشکیل داد. اما در مراحل بسیار اولیه خودم بودم.

در سال ۱۳۴۶ دستگیر شدند و در سال ۱۳۴۷ محاکمه شدند. آن لحظه که آنها قرار بود همر در حالت انتقال از یک مرحله فعالیت قانونی به فعالیت نیمه‌قانونی غیرقانونی بشوند، به‌طوری‌که وقتی در دادگاه سال ۱۳۴۷ محاکمه می‌شوند. صحبت از قانون و تمامیت ارضی می‌کنند و می‌گویند با اساس سلطنت کاری ندارند و حرف از استقرار مشروطه و تفکیک قوا و دخالت‌نکردن در امور سیاسی می‌زنند و البته اینها را به طور غیرمستقیم درباره شاه مطرح می‌کنند. دروافع همچنان به زبان قانون حرف می‌زنند، اما هرچه اینها می‌گویند، متأسفانه مؤثر واقع نمی‌شود و به زندان‌های طولانی محکوم می‌شوند. در ابتدا به اعدام محکوم می‌شوند. ولی به دلیل فشارهایی که از سوی کنفدراسیون بین‌المللی وارد شد، احکام آنها به ۱۵ سال حبس و حبس‌های چندساله دیگر تبدیل شد. حرف‌های آنها در دفاع از خودشان در دادگاه جالب است. مثلا در بازجویی‌ها از بیژن جزنی می‌پرسند که از نظر روحی و مادی چه گرفتاری دارید؟ می‌گوید که از لحاظ روحی از پایمال‌شدن قانون و حقوق تصریح‌شده افراد در قانون اساسی مشروطیت، فقر اکثریت مردم و تراکم زیاد ثروت در دست عده‌ای معدود و تظاهر حکومت به دموکراسی درحالی‌که دموکراسی وجود خارجی ندارد، رنج می‌برم.

توضیح دادید که چه عواملی باعث شد گروه جزنی به سمت مشی مسلحانه حرکت کند و به دادگاه‌هایی اشاره کردید که صلاحیت رسیدگی به اتهامات سیاسی را نداشتند و اینکه بی‌عدالتی و پایمال‌کردن آزادی بدون آزادیای چه بود که مشی مسلحانه مبارزه را به وجود آورد. درباره گروه پویان و احمدزاده که شما هم از اعضای آن گروه بودید، بیشتر توضیح بدهید.

پیش از پاسخ به این پرسش و در ادامه سؤال قبلی این را بگویم که خود دوستانی که از گروه جزنی دستگیر نشده بودند و می‌توان به کسانی مثل اسکندر صادقی‌نژاد، غفور حسن‌پور، حمید اشرف، صفایی‌فراهانی و صفاری‌آشتیانی اشاره کرد. به جز صفاری‌آشتیانی و صفایی‌فراهانی، بقیه شناخته نشده بودند. اینها به اسم مستعار فعالیت می‌کردند، ولی با اسم حقیقی شناخته نشده بودند. اینها به فعالیت‌شان ادامه دادند و آن برنامه‌ای که بیژن جزنی و دیگران طرحش را ریخته بودند، با قاطعیت ادامه پیدا کرد و اینها به سوی اجرا رفتند و تشکیلات گروه جنگل را به وجود آوردند و در نوزدهم بهمن سال ۱۳۴۹ دست به عمل زدند. از سوی دیگر، گروه احمدزاده-پویان بود که هدف از تشکیل آن در سال ۱۳۴۶ براساس «آموزش عام تئوری‌های مارکسیستی» و «مشاخت جامعه» گذاشته شده بود. همزمان کادرسازی هم می‌کردند. آنها این مسائل را در سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۸ ادامه دادند. ازجمله اینکه من موظف شده بودم روستاهای اطراف خودمان در ساری را بشناسم و به طور میدانی تحقیق کنم که این کار یک سال طول کشید. چون در آنجا درمانی شاغل بودم و باید در وقت‌های اضافی‌ام این کارها را می‌کردیم. به پیامنه‌های مختلف به روستاها می‌رفتیم و این تحقیقات را انجام می‌دادیم و درنهایت جزوه‌ای تهیه کردیم و در سر بازجوهای گروه هم این تحقیقات انجام گرفت. البته به این مجموعه اشاره کنم که گروه احمدزاده سه شاخه تشکیل داشت: شاخه خراسان، شاخه آذربایجان با تیزر که البته یک شاخه دانشجویی هم در تهران تحت رهبری تقی افشانی و ابوالقاسم مفتاحی وجود داشت، و درنهایت شاخه سوم در مازندران و گیلان. در این سه شاخه، بحث‌های دولتی، تبلیغات و برنگه‌نمایی بود. بخش عمده تغییراتی که گفته می‌شد یا اتفاقا سفید شاه و مردم صورت گرفته، وجود نداشت و در راس این تغییرات اصلاحات ارضی بود که در عمل آنچه مهندس ارسنجانی دنبال می‌کرد. اجرا نشده بود. حاصلش چیزی شد به نام تثبیت موقعیت شاه، یعنی تمام آن اصلاحات شاه‌انه که بعدا با تبلیغات و سوءدنای بسیار زیادی در آن سال‌ها انجام دادند و شاه را به عوض رساندند و خدایگان شاهنشاه آریامهرش کرد. از قتال در دوران دست به مبارزه زدند و جان خودشان را در راه آزادی یا ایران از دست دادند. جزء شاگردان نخبه دانشگاه‌ها بودند و اگر وارد مبارزه نمی‌شدند، چه بسا به چهره‌های علمی و فرهنگی دوران خود بدل می‌شدند. تعهد به مردم و رؤیای آزادی، آنان را واداشت با بی‌اعتنایی به همه چیز جز مبارزه، جان‌شان را در همان جوانی بر سر باورهای خود بگذارند. نقی حمیدیان یکی از بازماندگان آن نسل است که با او گفت‌وگو کرده‌ایم.

شما از چریک‌های پرسابقه سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران هستید. در این گفت‌وگو می‌خواهیم به فعالیت‌های سیاسی شما در سال‌های پیش از انقلاب بپردازیم. از چه زمانی فعالیت‌های سیاسی را شروع کردید و چه نقش و موقعیتی در سازمان داشتید؟

فعالیت من از سال ۱۳۴۶ که عضو گروه احمدزاده-مفتاحی-پویان شدم، به طور گروهی و سیاسی آغاز شد و در سال‌های بعد ادامه پیدا کرد. در زندگی‌ام، قبل از همه، شوهر خواهر بزرگم اثر زیادی روی من داشت. او عضو سازمان جوانان حزب توده بود و فعالیت‌های مخفی داشت و با اسم مستعار زندگی می‌کرد. وقتی با خواهرم ازدواج کرد، بر زندگی ما خیلی اثر شگرفی گذاشت به دلیل اینکه بسیار پرشور، خوش‌گرم، اجتماعی و حاضرجواب بود. همیشه به ما می‌گفت نسبت به شرایط کشور و اطرافمان بی‌تفاوت نباشید. به جز تأثیرات مفصلی که او روی من داشت در آن سال دبیرستان و خانواده، رحیم کریمیان و احمد فرهودی هم‌کلاسی بودیم و این هم‌کلاسی‌بودن زمینه‌ای را فراهم کرد که ما به هم نزدیک باشیم و به صورت یاران سیاسی دربیاییم. البته در ابتدا این احمد فرهودی بود که روی ما اثر گذاشت. او از طرفداران دکتر مصدق بود و به انقلاب کوبا و فیدل کاسترو عشق می‌ورزید و نیز مردمی و اجتماعی، با دوستان و یاران زیاد بود. رحیم کریمیان هم‌کلاسی دیگر ما بود و ما سه نفر با هم صمیمی‌تر نزدیکی شدیم. عباس مفتاحی هم با ما کار می‌کرد و اثرات خوبی بر ما گذاشت. او باسواد، باهوش و از شاگردان اول کلاس بود. به دانشکده فنی دانشگاه تهران رفت و از همان زمان فعالیت سیاسی‌اش را آغاز کرد. ولی از ما پنهان می‌کرد تا ما از کارهایش خبر نداشته باشیم. در سال‌های دهه ۴۰، اوضاع و احوال کشور بسیاری از گذشته رو به استبداد سیاسی محمدرضاشاهی رفت. به‌طوری‌که در آن شرایط سیاسی، ابراز نظر و یا انتقاد کوچک هم اجازه بروز در کشور نداشت. ما جوانانی پرشور و باحساس بودیم. به‌خصوص که من یک سال سیاهی داشتم دوره چهارم در روستاهای ملاّئی کنید کاوومت در قوصاراد میوودست بودم و این خیلی روی من اثر گذاشته بود. فقر مردم را از نزدیک دیدم. این را از یک جوان شهری بودیم که دبه و اطراف خودمان می‌بلکدیم و اطلاعات زیادی از جامعه نداشتیم. اما با سکل زندگی در روستاها چیزهوکش ما با به زندگی مردم‌شان در روستاها بازکرد. از همان زمان کوشیدم در دخت کمک‌های اجتماعی و مردمی باشم و این امتوار اما داشتم و تا پایان عمر هم در همین مسیر خواهم بود. از سرایی که برگشتم، بیش از گذشته به افکار سیاسی گفت‌وگو، بحث و جدل و مطالعه پرداختم. من در شهر ساری مازندران بزرگ شدم و از سال‌ها به‌خصوص در آن شهر اصلا فضای باز سیاسی وجود نداشت. ساری نسبت به جاهایی مثل تهران و شهرهای بزرگ‌تر با دانشگاه‌ها، خیلی آرام و خاموش بود. ما فقط می‌توانستیم پویان چگونه شلیک کرد. با اینکه هر دو گروه معتقد به مبارزه مسلحانه بودند. اما بعدها گروه پویان جزئی به سمت تشکیل حزب رفت و گروه مسعود احمدزاده و یونان به ایجاد رسید که تشکیل حزب. کار حزبی و فعالیت سیاسی بیشتر می‌تواند به جریان‌های سیاسی کمک کند. اما گروه احمدزاده و پویان همان راه مشی مسلحانه را ادامه دادند. برای من جالب است که شما در بخشی فعالیت می‌کردید که بنیان‌گذاران مشی مبارزه مسلحانه یعنی احمدزاده و پویان در آن دوره اوایل دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ از منظر مجموعه‌های مهم هستند. بیژن جزنی و شطرنجبازی از جنبه‌هایی دیگر مهم‌های مهمی هستند. اگر بخواهم یک تقسیم‌بندی ساده ارائه کنم، می‌شود این دو گروه را به گروه نظامی و گروه سیاسی تقسیم کرد. البته نمی‌خواهم سیاسی‌بودن پویان و احمدزاده را منکر شوم. ولی گویا اولویتش بیشتر مبارزه مسلحانه بوده است. با این حساب موافق‌اید؟

توضیحی می‌دهم شاید بحث بیشتر روشن شود. این گروه چریکی که در سال ۱۳۴۶ تشکیل شد، پیش از آنکه اقدام به تهیه اسلحه کنند فکر تجهیز مسلحانه داشتند. آنها از انقلاب الجزایر الهام گرفته بودند که در روستاها هنوز می‌شود فعالیت کرد و کانون چریکی در روستا تشکیل داد. اما در مراحل بسیار اولیه خودم بودم.

در سال ۱۳۴۶ دستگیر شدند و در سال ۱۳۴۷ محاکمه شدند. آن لحظه که آنها قرار بود همر در حالت انتقال از یک مرحله فعالیت قانونی به فعالیت نیمه‌قانونی غیرقانونی بشوند، به‌طوری‌که وقتی در دادگاه سال ۱۳۴۷ محاکمه می‌شوند. صحبت از قانون و تمامیت ارضی می‌کنند و می‌گویند با اساس سلطنت کاری ندارند و حرف از استقرار مشروطه و تفکیک قوا و دخالت‌نکردن در امور سیاسی می‌زنند و البته اینها را به طور غیرمستقیم درباره شاه مطرح می‌کنند. دروافع همچنان به زبان قانون حرف می‌زنند، اما هرچه اینها می‌گویند، متأسفانه مؤثر واقع نمی‌شود و به زندان‌های طولانی محکوم می‌شوند. در ابتدا به اعدام محکوم می‌شوند. ولی به دلیل فشارهایی که از سوی کنفدراسیون بین‌المللی وارد شد، احکام آنها به ۱۵ سال حبس و حبس‌های چندساله دیگر تبدیل شد. حرف‌های آنها در دفاع از خودشان در دادگاه جالب است. مثلا در بازجویی‌ها از بیژن جزنی می‌پرسند که از نظر روحی و مادی چه گرفتاری دارید؟ می‌گوید که از لحاظ روحی از پایمال‌شدن قانون و حقوق تصریح‌شده افراد در قانون اساسی مشروطیت، فقر اکثریت مردم و تراکم زیاد ثروت در دست عده‌ای معدود و تظاهر حکومت به دموکراسی درحالی‌که دموکراسی وجود خارجی ندارد، رنج می‌برم.

توضیح دادید که چه عواملی باعث شد گروه جزنی به سمت مشی مسلحانه حرکت کند و به دادگاه‌هایی اشاره کردید که صلاحیت رسیدگی به اتهامات سیاسی را نداشتند و اینکه بی‌عدالتی و پایمال‌کردن آزادی بدون آزادیای چه بود که مشی مسلحانه مبارزه را به وجود آورد. درباره گروه پویان و احمدزاده که شما هم از اعضای آن گروه بودید، بیشتر توضیح بدهید.

پیش از پاسخ به این پرسش و در ادامه سؤال قبلی این را بگویم که خود دوستانی که از گروه جزنی دستگیر نشده بودند و می‌توان به کسانی مثل اسکندر صادقی‌نژاد، غفور حسن‌پور، حمید اشرف، صفایی‌فراهانی و صفاری‌آشتیانی اشاره کرد. به جز صفاری‌آشتیانی و صفایی‌فراهانی، بقیه شناخته نشده بودند. اینها به اسم مستعار فعالیت می‌کردند، ولی با اسم حقیقی شناخته نشده بودند. اینها به فعالیت‌شان ادامه دادند و آن برنامه‌ای که بیژن جزنی و دیگران طرحش را ریخته بودند، با قاطعیت ادامه پیدا کرد و اینها به سوی اجرا رفتند و تشکیلات گروه جنگل را به وجود آوردند و در نوزدهم بهمن سال ۱۳۴۹ دست به عمل زدند. از سوی دیگر، گروه احمدزاده-پویان بود که هدف از تشکیل آن در سال ۱۳۴۶ براساس «آموزش عام تئوری‌های مارکسیستی» و «مشاخت جامعه» گذاشته شده بود. همزمان کادرسازی هم می‌کردند. آنها این مسائل را در سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۸ ادامه دادند. ازجمله اینکه من موظف شده بودم روستاهای اطراف خودمان در ساری را بشناسم و به طور میدانی تحقیق کنم که این کار یک سال طول کشید. چون در آنجا درمانی شاغل بودم و باید در وقت‌های اضافی‌ام این کارها را می‌کردیم. به پیامنه‌های مختلف به روستاها می‌رفتیم و این تحقیقات را انجام می‌دادیم و درنهایت جزوه‌ای تهیه کردیم و در سر بازجوهای گروه هم این تحقیقات انجام گرفت. البته به این مجموعه اشاره کنم که گروه احمدزاده سه شاخه تشکیل داشت: شاخه خراسان، شاخه آذربایجان با تیزر که البته یک شاخه دانشجویی هم در تهران تحت رهبری تقی افشانی و ابوالقاسم مفتاحی وجود داشت، و درنهایت شاخه سوم در مازندران و گیلان. در این سه شاخه، بحث‌های دولتی، تبلیغات و برنگه‌نمایی بود. بخش عمده تغییراتی که گفته می‌شد یا اتفاقا سفید شاه و مردم صورت گرفته، وجود نداشت و در راس این تغییرات اصلاحات ارضی بود که در عمل آنچه مهندس ارسنجانی دنبال می‌کرد. اجرا نشده بود. حاصلش چیزی شد به نام تثبیت موقعیت شاه، یعنی تمام آن اصلاحات شاه‌انه که بعدا با تبلیغات و سوءدنای بسیار زیادی در آن سال‌ها انجام دادند و شاه را به عوض رساندند و خدایگان شاهنشاه آریامهرش کرد. از قتال در دوران دست به مبارزه زدند و جان خودشان را در راه آزادی یا ایران از دست دادند. جزء شاگردان نخبه دانشگاه‌ها بودند و اگر وارد مبارزه نمی‌شدند، چه بسا به چهره‌های علمی و فرهنگی دوران خود بدل می‌شدند. تعهد به مردم و رؤیای آزادی، آنان را واداشت با بی‌اعتنایی به همه چیز جز مبارزه، جان‌شان را در همان جوانی بر سر باورهای خود بگذارند. نقی حمیدیان یکی از بازماندگان آن نسل است که با او گفت‌وگو کرده‌ایم.

قتمانی معتقد بود دیگر نمی‌شود با یک قدرت مسلح و یک سازمان سیاسی سرکوبگر همچون ساواک، به زبان ساده، عادی و عقلانی به مبارزه بپردازیم. در داخل کشور، رحیم کریمیان و احمد فرهودی بینند شد و اعضای نهضت آزادی دستگیر و در سال ۱۳۴۴ محاکمه شدند. از آن زمان به بعد، نیروهای سیاسی چپ باور فعالیت‌های دیگری شدند. در جهان هم تحولات زیادی رخ داده بود. جهان آن سال‌ها جهان جنبش‌های اجتماعی گسترده بود. جنگ آزادی‌بخش الجزایر به پیروزی رسیده بود. جنگ ویتنام ادامه داشت. انقلاب کوبا پیروز شده بود. بیش‌تر هم انقلاب چین به پیروزی رسیده بود. قسمت شمال ویتنام آزاد شده بود و کره شمالی هم به پیروزی رسیده بود. اینها همه در افکار جوانان معترض، که از اوضاع اقتصادی و تبعیض‌های مختلفی که در کشور حاکم بود ناراضی بودند، اثر می‌گذاشت و به‌خصوص از نظر سیاسی گفتمان‌های تازه‌ای در ذهن‌ها رسوخ می‌کرد. گفتمانی معتقد بود دیگر نمی‌شود با یک قدرت مسلح و یک سازمان سیاسی سرکوبگر همچون ساواک، به زبان ساده، عادی و عقلانی به مبارزه بپردازیم. در داخل کشور، رحیم کریمیان و احمد فرهودی

بله من شمالی هستم. در سال ۱۳۴۲ در بابلسر به دنیا آمدم. پدر من در شیلات بابلسر کار می‌کرد. بعد از اینکه روس‌ها حمله کردند و شوروی‌ها به ایران آمدند و شیلات به هم خورد، او بیکار شد و به ساری منتقل شد و کارمند اداره راه‌آهن شد. ما منتقل شدیم و من در ساری بزرگ شدم.